

خاطرات سردار ظفر

(۴۰)

ولی عجب درین بود که در ما هیچ اثر نکرد و از وطن هم برنکنندیم بلکه اقامت ما هم بدل برحیل شد لکن انصاف می‌دهم که اطراف شیراز سبز و خرم بود و طراوت و لطافت بی‌اندازه داشت شیخ مرتضای محلاتی که از فحول علمای شیراز است و مرا با وی دوستی بود ملاقات کردم سردار عشایر هم شیراز بود و از قوام‌الملک بیشتر نزد ما می‌آمد با آنکه خانه قوام‌الملک وارد شده بودیم .

خلاصه از بوشهر محمره رفتم خانه رئیس‌التجار ورود کردیم روز دیگر با اتفاق مستر هومن رئیس‌مالیه خوزستان رفتیم برای ناصری راه بد بود بزهت گذشتیم دو شب ناصری مانده رفتیم مسجد سلیمان در دره خزینه خبر مرگ اسدالله احمد خسروی مشهور به حاج عابد را با ما دادند بسیار باعث اندوه و غصه شد برای اینکه حاج عابد یکی از معتبرین بین بختیاری بود و از گماشتگان محترم ما بشمار می‌رفت خدایش بیامزد .

هنگامی که ما وارد مسجد سلیمان شدیم سردار معظم و صارم‌الملک و سردار بختیار هم از مال‌امیر آمده بودند مسجد سلیمان علی‌الرسم یکماه مهمان کمپانی بودیم برنج و روغن و قند و چای و سایر لوازم را می‌داد در کارخانه خودمان طبخ و آماده می‌کردند کمپانی سالی سه هزار پوند حق‌الحفاظه بخوانین بختیاری می‌داد هزار پوند به مستحفظین و رئیس آنها می‌داد و هزار پوند هم بخوانین می‌داد اکنون هم بهمان قرار هر سال سه می‌دهد این سه هزار پوند غیر از صد سهم سهام نفت است و آن دو هزار پوند که گفتم بخوانین می‌دهد بایل‌خانی و ایلبگی وقت می‌دهد مخارج یکماه کمپانی هم که ایلخانی و ایلبگی را مهمان می‌کند هزار تومان می‌شود چون مسجد سلیمان وارد شدیم رفتیم منزل خالوهای احمد خسروی فاتحه خوانی مرحوم حاج عابد بختیاریها چه بسرای دیدن چه برای عرایضی که داشتند دسته دسته می‌آمدند خوانین جانکی گرمسیر هم همگی آمدند ما هم با آنها محبت کردیم از روی مهربانی آنها را پذیرفتیم خیال ما

آسایش آنها بود از حیث مالیات و غیره و همراهی کردن با آنها خیال آنها حیل و تزویر در کار ما کردن بود.

اردبیهشت نزدیک شده بود و اعلی حضرت پهلوی خیال تاجگذاری داشت سردار جنگ میل داشت طهران برود و تقدیمی که ایلخانی و ایلگی بایستی بدهند او ببرد من هم قبول کردم در آنوقت زمینی بکمپانی فروخته بودیم شست هزار تومان نصف ایلخانی و نصف از ایلگی است. بیست هزار تومان برای تاجگذاری پنج هزار تومان هم برای مخارج طهران سردار جنگ داد سی و پنج هزار تومان هم قسمت کردیم من هرچه قسمتم شده بود یک سهم خودم برداشتم یک سهم خرج حکومت برداشتم ثلث که قسمت می شد یک قسمت سردار اسعد می دادم با آنکه او را بر من حقی نبود اگر او حق داشت بایستی سایر اولادهای مرحوم ایلخانی هم حق داشته باشند و سهم ببرند لکن مهر مادری مرا محرک بود که او را بر آنها ترجیح بدهم او هم در این اواخر سزای مراداد ولی من پاداش خوبیهایی که در حق آنها کرده ام از خدای خواهم. از این پول جواهر زن امیر حسینخان را از گرو در آوردم سردار جنگ هم از راه عثمان بطهران رفت من موقع جشن تاجگذاری مسجد سلیمان بودم کمپانی نفت جشن گرفت من هم در آن جشن بودم در اداره پنج هزار چراغ برق افروخته بود بختیاریه را امر کردم برسم ایلیت رقص کردند نطق های غمرا کردیم موقع انتخاب وکلای مجلس شوری هم بود چون میل اعلی حضرت پهلوی بامیر حسینخان بود بختیاریه هم او را انتخاب کردند ولی هنوز بختیاریه ندانسته اند انتخاب وکیل برای چیست و چه باید بکنند امیر حسینخان تهران بود انتخاب او را تبریک گفتم چهل و پنج روز از نوروز گذشته بود از مسجد سلیمان رفتیم مال امیر، سردار معظم و صارم الملک که نیابت داشتند از طرف مادر حکومت خوب از عهده کار بر نیامده بودند راستی مایه رسوائی بود هر دو معزول شدند.

محمد خان سردار اعظم توفیقی که از صاحب منصبان قدیم بود در قزاقخانه مسجد سلیمان نزد من آمد آنچه بایستی ما برسم هدیه داد دادیم رفت برای حکومت خوزستان منکه در فرنگستان بودم بختیاریه را خلع سلاح کرده بودند ده هزار تفنگ از آنها گرفته بودند قدری هم بختیاریه تفنگ پنهان کرده بودند همسایگان بختیاریه که کهکویه و دیرکوند و غیره باشند خلع سلاح نشده بودند ما بقانون همه ساله دوماه بعد از نوروز عازم بیلاق شدیم نظامیانی که چهارم حال فرستاده بودند آتش بیدادشان دود ازدودمان مردم چهارم حال بر آورده بود از اجحاف و تعدی و تجاوز هیچ فروگذار نکرده بودند و محرک آنها گماشتگان چهارم حالی خود ما بودند که می خواستند چهارم حال از حکومت بختیاری

مجزی شود در این اثنا من رفتم اصفهان از دولت و مجلس شوری حکم شد که حکومت نظامی ملغی شود آنوقت مردم چهارمحال راحت شدند گماشتگان ما که از سران و بزرگان مردم چهارمحال بودند خصوصا "دهکردیها چون در عصر پهلوی از نفوذ و اقتدار ماکاسته شده بود آنها هم نمی توانستند دخلهای سابق را بکنند لاجرم مردم را وادار بشکایت از ما می کردند مردم هم بدولت از ما شکایتها کردند و حقوق دیرینه ما را هیچکدام منظور نداشتند آقامهدی پسر بالی اردلی و سایر برادران حق نعمت ما را رعایت نکردند و مردم را برگماشتند تا از ما شکایت کردند این کافر نعمتان محلی پاس حقوق ما از افشا هیچ فرو گذار نکردند آقا مهدی پسر ملابالی که خود را والی بود نام نهاده از همه بیشتر آتش فتنه را دامن می زدو چنان پیش دولت از ما تظلم کردند که اعلیحضرت بعراض ما گوش نداد و هر چه آنها می گفتند پذیرفته می شد و عجب اینجاست که هر چه از اطراف بیشتر صدمه بها می رسید ضدیت و نفاق خود ما خوانین در باره همدیگر بیشتر می شد سردار محتشم و پسرش آشکارا از پسر ملابالی ار دلی حمایت می کردند اگر چه تمام اینها بایستی بشود و ما کافر کردارهای خود را ببینیم آقا جلال الدین دهکردی پسر آقازاده دهکردی هم بر ضد ما قیام کرده هنگامها برپا داشته آشکارا از ما پول می خواست آقازاده از فحول علما بود مردی زاهد و پرهیزکار و بی آزار بود ولی آقا جلال الدین از مجتهدین زبردست بود ظاهرش بصلاح آراسته بود و باطنش محتوی به فتنه و فساد بود آری مردمان بدگور که علم دین می آموزند آن علم را دست آویز کرده خانهها خراب می کنند و خونها می ریزند چه خوب گفته است ملای روم در مثنوی :

بدگهر را علم و فضل آموختن علم انسانی و طایفه دادن تیغ است دست راهسزن
 تیغ دادن در کف زنگی مست بها به که آید علم را ناکس بدست
 عوام کالانعام که از باطن امر بی خیرند و بظاهر می نگرند ارادتی با وی ورزیدند
 آنچه او می گفت می شنیدند من هم با او مدارا می کردم و گاهی محرمانه پول باو می دادم
 و آن شیخ دل سیاه را بسیم سپید رام می کردم ولی رام نشده بازتوستی می کرد باری مدتی
 در اصفهان بودم تا سردار جنگ آمد باهم رفتیم بختیاری سردار جنگ با برادرهای خود
 در طهران که مانند من و سردار اسعد در ضرر و نفع شریک باشند سردار جنگ چخاخور
 که رسید من طرف بی مهری او واقع شدم سردار جنگ با آنکه من هیچوقت نسبت باو کار
 خلافی نکردم با من سرگران بود و ناسازگار و بدرفتار بود و من تحمل می کردم و چون
 بیمار بود و در ایران معالجه آن منعسر بود عازم فرنگستان شد در ماه مرداد ۱۳۰۵ سردار
 فاتح را نایب مناب کرد و رفت من هم ناسورک او را مشایعت کردم چنان گمان می بردم

که سردار فاتح مانند برادر کوچک یا همچون اولاد من با من رفتار می‌کند ولی از ما خوانین اینگونه کردارهای پسندیده از جمله کرامات و عادات است و بندرت در میانه ما کسی پیدامی‌شود که بدین صفت متصف باشد من در عمر خود در میان خوانین کسی که خیر خواه و خوش رفتار بود و همیشه مایل با سایش و ترقی برادران و بنی‌اعمام بود تنها مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد را دیدم و بس خدایش رحمت کناد او از جنس ما نبود ما را همیشه دعوت باتحاد و یگانگی می‌کرد و مانپذیرفتیم و بسزای خود رسیدیم من از آمد و شد بختیاریها و هیاهوی عارض و معروض آزرده خاطر شده بودم برای اینکه ما بهالنزاع اگر یک گوسفند بود نیمی از روز بایستی سخنان عارض و معروض را شنید و درد سر کشید سردار فاتح هم بیشتر ساعات روز را یا خواب بود یا مشغول کشیدن افیون بود و من ناچار بایستی بکارها رسیدگی کنم و کم‌کاری و بی‌حالی سردار فاتح را بر خود هموار کنم .

علی‌الجمله خوانین جانکی گرمسیر هیچ نزدیک نمی‌آمدند محمد حسینخان که با طایفه بیش از همه بدر رفتاری می‌کرد سردار جنگ او را معزول کرده بود جانکی بی‌بلاق مغشوش بود از سوء تدبیر سردار فاتح که خصومت با یکی از خوانین جانکی می‌ورزید و مدعی او را که در چخاخور محبوس بود رها کرده رخصت انصراف داده بود و در رسیدن او بجانکی اغتشاش برپا شده جانکی یکباره بهم خورد من ناچار شدم علی صالح خان پسر من را با مشیری و چند نفر نظامی دیگر که داشتم فرستادم که آن حدود را منظم کنند آنها هم خوانین جانکی را بیرون کرده آنجا را منظم کرده مراجعت کردند در این هنگام اهالی بروجن بر حاج شهاب السلطنه شوریدند و جماعتی باصفهان و از اصفهان بطهران رفتند من و سردار فاتح بروجن رفتیم و در غیاب حاج شهاب السلطنه با حضور حاج سید مصطفی که پیشوای آنها بود و اعتماد باو داشتند چنین قرار گذاشتیم که بولی که از گله و اغنام می‌گرفتند نگیرند حاج سید مصطفی هم بمتظلمین که طهران رفته بودند قضیه را تلگراف کردند آنها متقاعد شده مراجعت کردند از آنجا من و سردار فاتح رفتیم دهکرد گفتگوی ملک مرغ ملک که متعلق بسیدالعراقین است در میان آمد این ملک را بیست سال قبل از عموی سیدالعراقین که در آنوقت قیم و وکیل سیدالعراقین و خود سیدالعراقین در نجف مشغول تحصیل بود نودسال اجاره کرده بودیم در بیست هزار تومان ما که دهکرد رفتیم سید - العراقین با ما طرف شده می‌گفت شما باید این ملک را واگذارید و دیگر در آن مداخله نکنید و چون می‌دانست دولت با ما همراه نیست بر ما سخت گرفته بود در ضمن من هم خبط بزرگی کرده اجاره نامه اول را برهم زده مجدداً از سیدالعراقین اجاره کردم که علاوه بر آن مبلغی که در اجاره نامه اول قید شده بود سالی شش هزار من گندم باو

بدهم بازپایداری کرد و در عدلیه کار را بر ما بحیله شرعی سخت کرد من در ۱۳۰۶ شمسی خواستم آن ملک را بدولت واگذارم برای مدرسه یا مریضخانه اصفهان آنهم میسر نشده عاقبت سید ثبت اسناد داد و اعتراض ما پذیرفته نشد این ملک هم رفت آنجا که عرب رفت و نی انداخت از برای سید هم شوم بود پس از دو سال بدترین دردها آن ملک را وداع کرده بمرم .

دولت حکم کرده بود که هر صاحب ملکی یا مرتعی است گوسفندی که در آن ملک یا مرتع می چرد مالک آن ملک و مرتع حق دارد هر گوسفندی ده شاهی حق التعلیف و یا حق الشرب بگیرد و صدسه که هفتاد سال پیش تاکنون معمول بود ایلخانی و ایلبگی از اغنام و احشام می گرفتند چه از اغنام و احشام چهار محال و چه اغنام و احشامی که از خارج می آمد از میان رفت اگر چه تا چند سال باز از آنها می گرفتیم سهمی هم به صاحبان مراتع می دادیم اکنون بالیه صدی یازده تومان می گیرد هر شتری هم یک تومان می ستاند .
در این سال آبان ماه باران بسیار بارید زمین گرمسیر سبز و خرم شد هفتاد روز بیش از عید نوروز علف همه جافراوان بود و اجناس هم در همین سال یعنی ۱۳۰۶ شمسی ارزان و فراوان بود و مردم آسوده و راحت بودند .

در این سال جهان بخش و ابدال راکی که از اولاد طهماس خان راکی بودند دزدی و شرارت آغاز کردند چند نفر دیگر هم از راکیها که برادر و اقوام آنها بودند بآنها ملحق شدند ما سوار فرستادیم که آنها را یا بکشند یا گرفتار کرده بیاورند سردار حنک میل بگرفتاری آنها نداشت و درست اقدام نمی کرد باهمال و امحال می گذرانیدند دزدان بکوهها رفتند و گرفتار نشدند از خوانین هم از نفاق و کینه با آنها مساعدت داشتند و تفنگ و فشنگ بآنها می رسانیدند مدتی سوارها که فرستاده بودیم آنها را دنبال کردند و بی نتیجه بازگشتند اشرار بیشتر از پیشتر بدزدی و شرارت میادرت و وزیدند گاری پست دولتی را هر چه داشت بغارت بردند من جدو جهدمی کردم برای دستگیری آنها ولی سردار جنگ همراهی نمی کرد ناچار سلطان حسینخان مشیری را با تیمورخان پسر سردار اقبال و هژیرالسلطان با سوار و استعداد دربی آنها فرستادم یاور صادق خان هم آنها را دنبال کرد تا فریدن رفتند و بآنها تصادف نکردند هوا هم سرد شد آنها هم بگرمسیر بختیاری رفتند ما مورین هم بی نیل مرام مراجعت کردند اشرار هم زن و بچه خود را بگرمسیر رسانیدند .

(ادامه دارد)